

مؤلف و رمان نویس، برنده جایزه مقاله  
مدیسی سال ۲۰۰۴ برای «اورور و ژرژ»  
(انتشارات آلبن میشل)، دیان دو مارژوری  
نویسنده زندگینامه ادیت وارتون (انتشارات  
فلاماریون، سال ۲۰۰۰). او مقدمه‌ای بر  
ترجمه شارل مورون از اورلاندو نیز نوشته  
است (انتشارات استوک).

«بر این باور اصرار دارم که توانایی پذیرش ضربه‌های تکان دهنده چیزی است که مرا  
به نویسنده بدل کرده است.» ویرجینیا وولف، طرحی از گذشته در کتاب لحظاتی از  
زندگی.

ضربه‌های تکان دهنده‌ای که بر ویرجینیا وولف وارد آمده از این قرارند:  
زورگویی‌های پدر خشکه مقدس‌اش، لسلی استفن؛ نوازش‌های گزنده تجاوزگونه  
داکورت‌ها، نابرداری‌هایش از ازدواج اول مادرش؛ مرگ برادر کوچک جوان و دوست  
داشتنی‌اش، توبی، که به تیفوئید مبتلا شد، سپس مرگ جولین خواهرزاده‌اش که در  
جنگ از میان رفت؛ و مرگ مادر - چگونه می‌توان منکر شد که این رویدادها سرچشمه  
بحران‌های افسردگی‌های خودکشی‌آور او نبوده‌اند و هرگز از تکه پاره کردن وجود او باز  
نایستاده‌اند؟ در مقابل این فرسایش هویت که نتیجه بدیاری و کار زمانه بوده است، تنها  
راه ارضای او توسل به نوستالژی عمیقی است به نوعی یگانگی ناممکن (بجز در مرگ).  
نگاه دیگران در نگاه او به خود نفوذ می‌کند - شخصیت‌های ویرجینیا وولف این چنین  
دست نیافتنی می‌زیند، همانطور که هویت شخصی، برای خودش دست نیافتنی است. و  
مدام از خود می‌پرسد «من سمت زندگی ام یا مرگ، مرد یا زن، مهربانی یا سنگدلی؟».

سوالات زاییده این بی‌اطمینانی هرگز به پاسخ نمی‌رسند، و آغاز این احساس از زمان

کودکی منقلب اوست، بسیار پیش از آنکه سایه هیتلر جهان را بپوشاند. مانند همه چیز در اثر مارسل پروست، اگر در یک اثر هنری جستجو کلاوتر دایره‌ای از اعتماد عمیق نباشد و بعد رستگاری نیابد یا برهانی بر فناپذیری نشود، لحظات زندگی هر آن حادثه خواهند شد. با وجودی که این دو نویسنده آمیختگی احساسات، صداها و بوهای خوش را و نگاه نظاره‌گر و خاطرات جان‌بخش را بطور مشترک در خود دارند، اما در نزد مارسل پروست این آمیختگی به معنای هم‌جوشی است تا فروپاشی و دیگر اینکه شخص پروست به تنهایی نسبت به اثر خود متعهد است. مثل ویرجینیا در برابر لئونارد وولف مطیع دیگری نیست، دیگری که همسر اوست و استاد و مراد او، و خواننده آثارش که دلهره گرفتن «مجوز چاپ» از او گریبانگیرش می‌کند. نکند این نظارت‌های لئونارد زورگویی پدر را دوباره در او زنده می‌کند، نوعی سانسور روانی که لازمه ایجاد انرژی است در جدال او با تردیدها، چیزی که در اثر در حال باروری اش قطره قطره بچکاند.

همچنین آنچه غالباً در تأیید خوشبختی از قلم ویرجینیا وولف می‌تراود ما را شکاک می‌کند - قطعاً این تأییدها ثمره یک فرامن است که به او فرمان می‌دهد خود را متمایز و برتر تصور کند (او شوهر دارد، مشهور است، دوستانی دارد، مریدانی و کسانی که او را تحسین می‌کنند؛ و محتاج نیست). اما او خود در این مقیاس - منظور در مقیاس این موفقیت‌های اجتماعی - زندگی نمی‌کند. او در سطحی بی‌نهایت عمیق‌تر می‌زند، و رای آنچه به چشم می‌آید، آنجایی که زندگی مرگ و مرده‌ها را کنار می‌زند، آنجایی که جسم و روح از درگیری با یکدیگر باز نمی‌ایستند، آنجایی که نگاه آن دیگری درهم می‌شکند و ذوب می‌شود. پیترو سیاتی در تحقیق قابل ملاحظه‌اش تصویر زنان (پرتره زنان) می‌نویسد: «امواج با جستجو حداقل در یک چیز مشترک است: مثل پروست، ویرجینیا وولف به آنی شکل بنیادین کتابش را زندگی کرد: «شعری دراماتیک»، کتابی «انتزاعی، مرموز، بدون چشم». اما طبیعت‌اش را نمی‌دید و به مدت طولانی میان این یا آن موضوع، این یا آن قصه تردید می‌کرد. همه اینها ما را به این فکر وامی‌دارد که او می‌ترسید؛ که نمی‌توانست در سطح بنویسد؛ چون می‌بایست به اعماق درونش، جایی که نفرت و هراس لانه داشت فرو می‌رفت. «پس او از ابتدا، با این لحظه‌های تیره آشنا بود: «لحظه‌های بینایی و بصیرت» مانند فرشته‌های نگهبان که می‌خواهند با تیرگی‌ها پیکار کنند و بر آنها چیره شوند. کافی است نوشته‌ها را بخوانید.